

جامعه صفوی

● رسول جعفریان
استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران



■ وسیلة الرضوان

■ شمس الدین محمد رضوی

■ نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی قم

■ سال تألیف نسخه: بین سال‌های ۱۱۳۲ تا ۱۱۳۵ هـ ق

وسيلة الرضوان اثری است از شمس الدین محمد بن محمد بدیع بن ابی طالب بن ابی القاسم که به اختصار شمس الدین محمد رضوی نامیده می‌شود و از سادات رضوی مشهد است. شمس الدین محمد این کتاب را در باب معجزات امام رضا - علیه السلام - در دوره شاه طهماسب دوم یعنی پس از سقوط صفویه نوشته است. اگر بخواهیم تاریخ تألیف را دقیق‌تر بیان کنیم باید بگوییم، نویسنده این کتاب را میانه سال‌های ۱۱۳۲ تا ۱۱۳۵، سال سقوط اصفهان، نوشته است. وی که از سادات محترم مشهد بوده و منصب سرکشی حرم امام رضا علیه السلام را داشته است، در معجزه هشتم از فصل دوم تصریح می‌کند که «... حال تحریر که ۱۱۳۵ است».

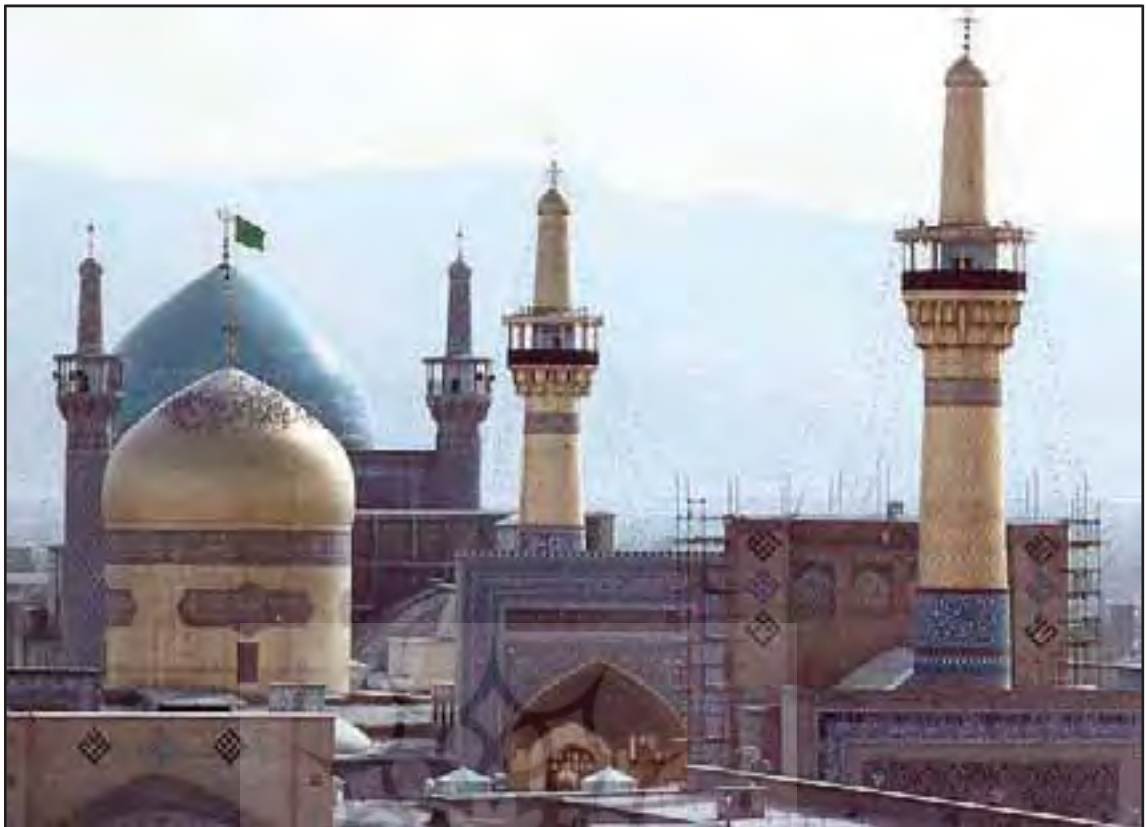
از گزارش دیگر وی که ضمن معجزه ۳۸ فصل دوم آورده، از سال ۱۱۳۳ به عنوان «حالت تحریر و تألیف» یاد کرده، چنان‌که ضمن معجزه ۵۸ از سال ۱۱۳۲ از «حالت تحریر این رساله» یاد کرده است.

آقا بزرگ ذیل مدخل وسیلة الرضوان شرحی از این کتاب به دست داده و فرموده است که نسخه آن را نزد شیخ علی اکبر نهبوندی دیده است. (ذریعه: ج ۲۵، ص ۷۷؛ ذریعه ج ۴، ص ۱۰۳). آقا بزرگ در جای دیگری می‌افزاید: مؤلف از اجداد سید محمداقربن اسماعیل مدرس رضوی (م ۱۳۴۳ق) است که در مشهد بوده است. وی همچنین کتاب دیگر مؤلف وسیلة الرضوان را با عنوان تزئین المجالس یاد می‌کند و می‌افزاید: بر اساس آنچه در وسیله آمده که در وقت تألیف آن چهل - پنجاه سال

عمر کرده است - باید حوالی ۱۰۹۰ متولد شده باشد. (ذریعه: ج ۴، ص ۱۷۳)

بنا به نقل آقا بزرگ، ملا نوروز علی بسطامی در کتاب «التحفة الرضویه» تعداد ۱۰۴ مورد از این معجزات را نقل کرده است (ذریعه: ج ۳، ص ۴۳۶). نهبوندی نیز برخی از قصص آن را در کتاب خزانه خود نقل کرده است. همچنین میرزا حسین نوری در کتاب دارالسلام از آن کراماتی را نقل کرده است (ذریعه: ج ۲۵، ص ۷۷).

از این اثر دو نسخه در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی



قم موجود است که در تهیه این گزارش از آن‌ها استفاده شده است.

هدف نویسنده از تألیف این اثر، گردآوری همه اخبار و نقل‌ها و حکایاتی است که در کتب پیشینیان یا سینه افراد وجود داشته و وی مصمم شده است تا آنها را در این کتاب فراهم آورد. وی در مقدمه، پس از حمد و سپاس خداوند، شرحی از انگیزه، هدف و چگونگی تألیف این اثر به دست داده است. وی با اشاره به اقامت طولانی خود در مشهد، نخستین هدف را گردآوری معجزات امام رضا (ع) که برخی در متون قدیم و برخی شفاهی توسط مردم روایت شده عنوان می‌کند و می‌نویسد: «به خاطر این تراب اقدام زوار کرام و خدام ذوی‌الاحترام این روضه ملائک‌مقام رسید که چون مدت‌های مدید و عهدهای بعید است که حقیر و آبی این حقیر در مشهد مقدس رضوی در خدمت جد بزرگوار خود ساکن و معجزات و خوارق عادات بسیاری که در اکثر اوقات به زوار سکنه این ارض اقدس روی داده و مشاهد خاص و عام گردیده و کسی در مقام ضبط آنها در نیامده و مثل عقد مروارید از هم گسسته و پراکنده شده و هر یک دانه به تعب بسیاری به دست کسی افتاده و آن را در گنجینه سینه خود ضبط نموده» است.

به‌طور معمول قصه‌های مربوط به معجزات، زبان به زبان

و سینه به سینه نقل می‌شده و به نظر می‌رسد هدف اصلی او گردآوری همین حکایات بوده است. با این حال، تصمیم گرفته است تا معجزاتی را هم که مربوط به زمان خود حضرت بوده و در کتاب‌های حدیث و تاریخ آمده است، در این مجموعه گردآوری کند. وی با بیان این مطلب، فهرستی از کتاب‌های اصلی منبع خود را نیز بیان کرده است: «و همچنین بعضی معجزات ایام حیات در کتب متقدمین و متأخرین از مؤلف و مخالف متفرق بود و حقیر به شرف استماع و مطالعه آن‌ها مشرف شدم و اکثر آن‌ها معجزات مشترک بود که در همه آن کتاب‌ها بود و در بعضی کتاب‌ها یک دو سه معجزه یافت می‌شد، در کتاب‌های دیگر نبود. بعضی اوقات در طی احادیث معجزه‌ای دیده می‌شد که در تحت فصول و ابواب آن‌ها مرقوم نبود خصوصاً در کتاب بحار الانوار آخند مولانا محمدباقر مجلسی - رحمة‌الله - و نصوص و المعجزات شیخ محمد حر - رحمة‌الله - و کشف‌الغمه و فصول‌المهمه و خراج و مناقب ابن شهر آشوب و عیون اخبارالرضا و شواهدالنبوه و مناقب حضرت فاطمه (ع) و بصائرالدرجات و دلائل حمیری و کافی و ارشاد و مشارق الانوار و کتاب رجال شیخ کشی و من لایحضره‌الفقیه و کتاب غیبت شیخ طوسی و حدیقه و بهجه و غیر این‌ها از کتاب‌های معجزات شیعه و سنی متفرق بود، با بعضی معجزات بعد از رحلت که از

**به‌طور معمول قصه‌های مربوط به
معجزات، زبان به زبان و سینه به
سینه نقل می‌شده و به نظر می‌رسد
هدف اصلی او گردآوری همین حکایات
بوده است**

حیات امام صورت گرفته باشد، اما آنچه را مربوط به بعد از رحلت بوده است، کسی جمع و فارسی نکرده باشد، نوشتن این کتاب را توجیه می‌کند. به‌هرحال این افتخاری برای اوست که «از دریای بی‌منتهای فیض خداوند غفار که برای این ذره بی‌مقدار ذخیره شده و در این وقت مقدر شده بود که به این فیض فایض و به شرف مشرف شوم».

نویسنده می‌گوید: بسا کسانی آنچه را بعد از رحلت امام رخ داده معجزه ندانند، اما وی در کتاب دیگر خود به نام «حبل‌المتین فی معجزات امیرالمؤمنین» به این پرسش پاسخ داده است. علاوه بر این که شماری از بزرگان مانند «مولانا محمدباقر مجلسی و ملااحمد اردبیلی و ملاحسن شیعی و علمای نجف اشرف و کربلای معلی و بغداد و بعضی از علما مثل واقدی و غیره به لفظ معجزه ایراد نموده‌اند». وی پاسخ‌های دیگری هم به این اشکال داده است. یک پاسخ این است که معجزات بعد از حیات هم می‌تواند هدایت‌گر باشد و فلسفه معجزه را همراه داشته باشد. افزون بر آن که امامان در رحلت نیز زنده هستند و تفاوتی با وقت حیات ندارند.

وی در این‌جا از شاه طهماسب دوم یاد می‌کند و می‌گوید که این کتاب را «در ظل حمایت شهنشاه دین‌پناه ظل‌الله حافظ بیضه اسلام و مروج مذهب ائمه انام علیهم‌السلام» نوشته است. و آنگاه بیش از نیم صفحه القاب برای سلطان آورده است. سپس، می‌نویسد: چون بدون تقیه به فراغ بال در حریم قبه گردون‌مثال امام هشتم علیه‌السلام به‌سر می‌بریم، لهذا دعای این‌اعلی‌حضرت بر همگی خاص و عام خصوصاً سکنه این ارض اقدس متحتم هر صبح و شام بلکه علی‌الدوام لازم است». در این‌جا اشعاری در ستایش امام رضا علیه‌السلام می‌آورد و سپس فهرست مطالب کتاب را بیان می‌کند که به این شرح است: یک مقدمه، دو فصل و یک خاتمه.

مقدمه شامل سه مقصد است: اول: اسم و نسب و کنیه و لقب و تاریخ ولادت و محل تولد و حلیه و سن مبارک و ایام امامت و تاریخ وفات و سبب آن و اسم مادر آن حضرت... دوم: در بیان شناختن امام علیه‌السلام و آثار و علامات و

جماعت صلحا و معتمدین این ارض اقدس شنیده شده و خود دیده‌ام با بعضی معجزات منقوله ایام حیات که در کتاب‌های مذکور متفرق بود و خوارق عادات و علامات و صفات امام و چند دلیل بر امامت و چند حدیث در نصوص ائمه اثنی‌عشر عموماً و خصوصاً و حقیقت مذاهب ائمه اثناعشر و بطلان مذاهب هفتاد و دو گروه دیگر و ما یتعلق بها که در کتاب‌های مذکور به نظر قاصر رسیده و از علمای اعلام فرا گرفته بودم، در یکجا جمع و به رشته ترتیب کشیده» است.

بنابراین، بخش مهمی از کتاب را که نیمه اول آن است، اختصاص به معجزات منقول در کتب روایی و در واقع مربوط به زمان حیات امام رضا علیه‌السلام داده و آنچه را عربی بوده به اختصار یا تحت‌اللفظ و کامل ترجمه کرده و در این کتاب درج کرده است. «آنچه عربی باشد بعضی خلاصه و بعضی تحت‌اللفظ آن را به فارسی بیان نمایم تا حجت قاطع بر امامت و خلافت ایشان بعد از رحلت پیغمبر آخرالزمان (ص) بلافصل بوده، شیعیان از آن بهره‌مند گردند. به فارسی زبانان امامت و خلافت ایشان ظاهر گردیده تا نفعش تام و تمام باشد، شاید وسیله نجات آخرت و رفع معاصی و خطیئات حقیر و باعث خشنودی جناب اقدس الهی و حضرت رسالت‌پناهی شود».

همین نگاه او سبب شده است تا نام کتاب را نیز وسیله‌الرضوان انتخاب کند: «بنابراین، آن را وسیله‌الرضوان نام نهاده و به خصوص هر یک از ائمه اثناعشر - صلوات علیهم‌الی یوم‌المحشر - رساله‌علی‌جده به این ترتیب جمع نموده و هر یک را به قدر وسع خود سعی نمودم و به صحه علمای اعلام رسانیدم و چون غرض کلی از جمع این رساله‌ها انتشار معجزات و کرامات ائمه اطهار بود، امید آن که سهو جامع را به آبروی آن بزرگواران دین بخشند».

وی در توجیه این که چرا بیشتر خاطرات شفاهی مربوط به روزگار متأخر صفوی است، تقیه را در دوران پیش از صفوی عامل این مطلب می‌داند و می‌نویسد: «و این که بعضی مردم می‌گویند که معجزات آن بزرگواران بسیار و قابل ضبط نیست، حرفی است از راه یقین... اما چون در آن زمان و بعد از آن تا چندین وقت بلکه تا ابتدای دولت و پادشاهی سلاطین صفویه - انارالله برهانهم - تقیه بسیار شدید بوده و خود هم در اخفای معجزات و خوارق عادات مبالغه می‌نموده‌اند، به این اعتبار کم ضبط شده است. مشتی باشد نمونه خرواری».

نویسنده با اشاره به این که علمای پیشین هر کدام برخی از معجزات را نقل کرده‌اند، اما تا این زمان استقصای کاملی صورت نگرفته، و نیز این که بسا نوشته‌هایی درباره معجزات ایام

این حکایات، حاوی اشارات قابل توجهی در تاریخ اجتماعی و مذهبی ماست، به طوری که می‌توان با دقت تمام از لابه‌لای این حکایات نکات مهمی را استفاده کرد

از نظر نویسندگان این سطور، منتهای جنبه مذهبی کتاب، که هدف اصلی نگارش آن بوده است، مهم، فصل دوم کتاب یعنی همان حکایاتی است که درباره معجزات رخ داده پس از رحلت امام رضا علیه‌السلام نقل شده است. این حکایات، حاوی اشارات قابل توجهی در تاریخ اجتماعی و مذهبی ماست، به طوری که می‌توان با دقت تمام از لابه‌لای این حکایات نکات مهمی را استفاده کرد.

این اثر میان سال‌های ۱۱۳۲ - ۱۱۳۵ نوشته شده و تکمیل آن پس از سقوط صفویه در دوران شاه طهماسب دوم بوده است، زیرا وی در مقدمه گفته است که کتاب را در دوره سلطنت طهماسب دوم نوشته است. این مربوط به زمانی است که شاه سلطان حسین به اسارت افغانان درآمد و شاه طهماسب توانست از اصفهان بگریزد و امید باقی ماندن دولت صفوی را حفظ کند.

این داستان‌ها حاوی اطلاعاتی درباره مشهد، زائران، حرم رضوی، آداب و رسوم مردم در ارتباط با زیارت و بسیاری از نکات کوتاه اما مهم دیگر است. همچنین در این حکایات، نام بسیاری از صاحب‌منصبان حرم از کشیک‌ها، و شخصیت‌هایی که آن روزگار در مشهد بوده‌اند، آمده است. بیشتر این افراد راویان این قصه‌ها و حکایات هستند که معمولاً اشخاص محترم و قابل‌اعتنایی به شمار می‌روند.

در اینجا مروری بر اهم این معجزات و برخی از نکات مهم آنها خواهیم داشت. در میان این مطالب، شاید نکته مهم مربوط به محاصره مشهد توسط افغانان در سال ۱۱۳۴ است که مؤلف اطلاعات قابل توجهی درباره آن به دست می‌دهد. آنچه ذیلاً از آن فصل انتخاب شده، اولاً توجه به راوی این داستان‌هاست و ثانیاً اشتمال آن‌ها بر نکات تاریخی و اجتماعی، بنابراین بخشی از متن انتخاب شده است که حاوی این دو نکته باشد.

معجزه ۶: چون این حقیر از ماتم‌داران امام حسینم و سی سال شد که توفیق این امر را یافته‌ام و سیاه نمودن در و دیوار خانه را حقیر در این شهر رواج داده‌ام و از آن تاریخ آیین بستن از میان مردم منسوخ شده و جمعی از متوطنین این ارض مقدس

حقیقت ائمه اثنا عشر علیهم‌السلام

سوم: در نصوصی که حضرت رسول (ص) در باب ائمه اثنا عشر ذکر کرده‌اند عموماً و اخبار و نکات و شواهد مشتمله... اما دو فصل اصلی کتاب، فصل اول درباره معجزات ایام حیات و فصل دوم درباره معجزات بعد از ایام حیات است. اما خاتمه هم دو مقصد دارد. اول: درباره فضل و ثواب زیارت؛ دوم: در ترجمه رساله ذهبیه در علم طب که آن حضرت برای مأمون نوشتند.

مطالب مقدمه شامل سه مقصد تا برگ ۱۰۴ ادامه یافته، وزان پس، فصل اول که درباره معجزات ایام حیات است آغاز می‌شود. مؤلف پس از بیان ۲۰۲ معجزه از آنچه در ایام حیات امام رضا علیه‌السلام رخ داده است، از صفحه ۲۱۲ فصل دوم را در بیان معجزات پس از رحلت امام رضا علیه‌السلام بیان می‌کند.

آنچه که در این کتاب تازگی دارد همین مطالب است، زیرا معجزات بخش اول همگی در متون حدیثی کهن شیعه آمده‌اند و تنها در این جا به فارسی ترجمه و تلخیص شده‌اند. اما در بخش دوم، مطالبی آمده است که به هر روی تازگی دارد و شایسته است مروری بر آن‌ها داشته باشیم.

آگاهی‌های تاریخی و اجتماعی از دوره اخیر صفوی

در آغاز این فصل با نقل مطلبی از کتاب «احتجاج» طبرسی درباره معجزاتی که از قبر امام رضا علیه‌السلام روی داده است، می‌افزاید: «و این حقیر جامع این رساله، خود تخمیناً چهل - پنجاه سال عمر کرده و قریب به صد پنجاه نفر بلکه متجاوز در یادی حقیر، از کور و شل و گنگ شفا یافته‌اند و استجابت دعای خلائق لایعد و لایحصی است در هر شبانه‌روز، چندین هزار حاجت‌مند به مراد رسیده و می‌رسد و شیخ محمد حر نقل کرده که بسیاری از معجزات و امور غریبه خود ملاحظه کرده‌ام و ملا محمد شریف طبیب خادم چند معجزه نقل کرده و گفته در سال هزار و صد و یازده از روز هفتم شهر ذی‌الحجه تا روز بیست و هفتم شهر مذکور، بیست و سه نفر یا بیست و چهار نفر از مرد و زن، کور، کر، شل، گنگ شفا یافت و یک نفر کور آخر ماه شفا یافت.»

تا برگ ۲۸۰ نویسنده ۱۲۳ معجزه نقل کرده است. از اینجا به بعد، خاتمه کتاب در دو فصل یکی در باب زیارت و دیگری ترجمه رساله ذهبیه آغاز شده و در برگ ۳۱۵ کتاب پایان می‌پذیرد. کتاب بدون آن که نکته خاص دیگری درباره تألیف این اثر بگوید خاتمه می‌یابد.

وی در توجیه این که چرا بیشتر خاطرات شفاهی مربوط به روزگار متأخر صفوی است، تقیّه را در دوران پیش از صفوی عامل این مطلب می‌داند

مکرر ائمه اطهار را در خواب دیده‌اند که به این نحو ماتم‌داری تحسین نموده‌اند که فلانی خوب وضعی ماتم‌داری می‌نماید و مردم مشاهد تتبع او کرده، خوب وضع ماتم‌داری می‌کنند...» سپس حکایت دیگری که مشتمل بر خوابی است نقل می‌کند که جالب است. وی مرثیه ای را در خواب می‌خواند و صبح آن روز وقتی به حرم مشرف می‌شود می‌بیند که: «ملانصرالله مؤذن در دارالحفاظ در برابر روی مبارک آن حضرت ایستاده، همین بند را می‌خواند. گریه بسیار کردم و یقین‌ام حاصل شد که به درجه قبول رسیده و هرچند مناسب این مدعا نبود که در این مقام نوشته شود، بنابراین چون شروع به بعضی از این معجزات اتفاق افتاد که در ماه محرم ۱۱۲۳ لهدا همان بند در این مقام نوشته شد. مرثیه:

ای چرخ خون فشان که به میدان کربلا

درهم شکسته پیکر سلطان کربلا

واحسرتا که نخل برومند دین شکست

از تند باد صرر طوفان کربلا

(و بقیه اشعار که در ادامه نقل شده است)

معجزه ۷: ملامحمد باقر ولد حکیم شریف نقل کرده که شمع‌هایی که تا صباح در روضه مبارکه می‌سوزد...

معجزه ۱۰: آن است که خالصای استرآبادی آن را به نظم درآورده در وقتی انوشه ملعون استرآباد را تاخت نموده بود...

معجزه ۲۰: ملامحمد شریف طبیب خاتون‌آبادی نقل کرده که روز شنبه ۱۴ شهر محرم‌الحرام مطابق شهر سنه ۱۱۰۷ مردی از مردم سمت قندهار که مدتی قبل از این جماعت حرامی اموال او را برده بود...

معجزه ۲۱: که در سنه مذکور واقع شده که صلاحیت‌شعار ملامحمد باقر ولد حکیم محمد شریف نقل کرده که والد مرحوم این داعی...

معجزه ۲۳: شفا یافتن چشم کربلایی علی نام مرد اردبیلی که شعر او را مفضلاً به نظم آورده‌اند اندر سال ۱۱۱۵ واقع شده...

معجزه ۲۴: فضیلت و سیادت و افادت‌مآب میرعلی نقلی اردبیلی نقل نمود که مردی بود ملاعبدالباقی شیرازی در نجف اشرف مجاور به زیارت حضرت امام رضا علیه‌السلام آمده و خرجی نداشته...

معجزه ۲۵: مولانا محمد معصوم یزدی که از جمله علما و معتمد و در مشهد مقدس رضوی ساکن بود نقل کرد که نوبه... (دو حکایت دیگر هم از وی نقل می‌شود).

معجزه ۲۸: حکیم حسناوی شربت‌دار سرکار فیض‌آثار که فراش حرم محترم بود نقل کرده که شب کشیک در دارالحفاظ خوابیده بودم در خواب دیدم...

معجزه ۲۹: ملاعبدالرزاق مشهیدی نقل کرد که مردی از جمله صلحا حاجی محمد باقر نام داشت و داماد حاجی یوسف مدرس مدرسه شیراز بود نقل کرد که چهل سال در هندوستان بودم و مال بسیار به‌هم رسانیده بودم و اراده زیارت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام را داشتم... (دو حکایت دیگر از اوست)

معجزه ۳۲: میر معین‌الدین اشرف خادم که مرد فاضل صالحی بود نقل می‌کرد که من شبی در دارالحفاظ در کشیک‌خانه خوابیده بودم در خواب دیدم...

معجزه ۳۳: حاجی محمدعلی فراش حرم مبارک که مرد ثقه بود و جمعی دیگران از موثقین از آباء خود شنیده بودند خود نقل کرده‌اند که در وقتی که عبدالؤمن خان اوزبک مشهد مقدس را گرفته بود داخل شهر شد. شخصی تفنگی به طرف عبدالؤمن خان انداخته بود. خان مذکور را برآمده گفته بود که قتل‌عام نمایند. ملازمان خان به فرموده عمل نموده قتل بسیاری کرده به مرتبه‌ای که در اندرون روضه مبارکه جمعی را به قتل رسانیده بودند. جمعی دست بر ضریح مبارک گرفته بودند دست ایشان را قطع کرده بودند. آخر جمعی از کسبه و معتبرین آن ارض مقدس به خدمت خان مذکور رفته التماس نمودند که ما را به خاطر امام ببخش. خان گفته بود که شیشه را آب یا گلاب کرده بالای گلدسته ببرند و از آنجا پایین بیندازند. اگر شیشه نشکست و درست پایین آمد امام شما بر حق است. دست از قتل‌عام بر می‌دارم والا فلا. شیشه پری به بالای گلدسته برده به زیر انداخته بودند. شیشه نحوی بر زمین خورده و باز از زمین جدا شده مرتبه دیگر بر زمین خورده بود. نه شیشه شکسته و نه آب ریخته شده بود. چون عبدالؤمن خان این معجزه را دیده دست از قتل‌عام برداشته بود.

معجزه ۳۴: فضیلت‌پناه میرعلی نقلی نمود که...

معجزه ۳۵: سیادت و نجابت و صلاحیت‌پناه میرمحمد تقی خادم که یکی از جمله صلحاست نقل نمود که زنی بود اعمی از



مردم قاین... (دو حکایت دیگر از همو).

معجزه ۳۸: در روز سه‌شنبه ششم شهر رجب‌المرجب سنه ۱۱۳۳ که حالت تحریر و تألیف است بود دختری از مردم باخرز که نه ساله اعمی بود و با اقربای خود به زیارت آن سرور آمده بود.

معجزه ۳۹: دیگر ملا درویش علی مداح مشهدی نقل نمود...

معجزه ۴۰: تقویت‌شعار علی قلی شیرازی ساکن مدرسه صالحیه نقل نموده که حقیر از دارالعلم شیراز روانه به عزم زیارت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام...

معجزه ۴۱: سیادت و نجابت‌پناه فضیلت و کمالات دستگاه میرعلی نقی اردبیلی نقل نمود که روز عید غدیری بود...

معجزه ۴۲: حقیر شمس‌الدین محمدابن محمد بدیعی رضوی جامع این رساله وجع مفاصلی به‌هم رسیده زمین گیر شدم و حرکت مقدور نبود...

معجزه ۴۳: شیخ محمد رفیع نقل کرده که آنچه کلب عتبه‌الرضا علیه‌السلام محمد رفیع فراش حرم محترم خود دیده‌ام شخصی بود از مردم طبس و محمد شفیع نام داشت و در محله حوز لقمان می بود و... (سه حکایت دیگر از همو).

معجزه ۴۷: فضیلت‌پناه ملا محمد صادق کشمیری نقل نمود که ملا ابراهیم کشمیری از کشمیر احرام زیارت و طواف مرقد مطهر ثامن‌الائمه‌الاطهار...

معجزه ۴۸: حاجی میرزا بیک خیاط ساکن مشهد مقدس

بخش مهمی از کتاب را که نیمه اول آن است، اختصاص به معجزات منقول در کتب روایی و در واقع مربوط به زمان حیات امام رضا علیه‌السلام داده

که از جمله صلحا و مقدسین است و اکثر اوقات عمر خود را در زیارات عتبات عالیات به‌سر برده...

معجزه ۴۹: در ابتدای سن حقیر جامع این رساله، شتری پناه به بست امام رضا علیه‌الاف‌التحیة و الثنا آورده در ایام حکومت الیاس خان حاکم مشهد مقدس...

معجزه ۵۰: در بادی حقیر جامع این رساله شتری به همین دستور در وقتی که نواب کامیاب سپهر رکاب سید و سرور سلاطین جهان، اعظم و اشرف خواقین دوران صاحب‌النسب الطاهر النبوی و الحسب الباهر العلوی وارث ملک سلیمانی سکندرجاه ظل‌اللہی به زیارت ثامن ائمه طاهرین مشرف شدند، باز پناه به حضرت امام رضا (ع) از شدت سختی آورده بود و آن را از بست بیرون و به خدمت نواب همایون اشرف اعلی بردند و آن سلاله دودمان مصطفوی و مرتضوی در نگاه‌داری آن شتر به وجه مرغوب سفارش بسیار فرمودند و همراه به اصفهان بردند.

معجزه ۵۱: سیادت و نجابت‌پناه میرسید محمد موسوی

خادم روضه رضویه که اکثر اوقات سالک راه نجات عتبات عالیات...

معجزه ۵۲: در سال ۱۱۳۰ که اسد ابدالی افغان بعد از تسخیر هرات و فراه به اراده گرفتن مشهد مقدس معلی آمد. یک ماه و پنج روز اهل آن بلده طیبه فیروز متحصن بودند و معجزات غیرمتناهی به حیّز ظهور آمد...

معجزه ۵۳: سیادت و نجابت پناه میرزا محمد مرسل موسوی خادم ولد میرزا محمد شفیع... نقل کرد که مبلغ پنج هزار دینار از تاجر لندره به نسیه خریده بودم... (چند معجزه به نقل از صدوق و آخوند مرحوم در بحار).

معجزه ۵۷: این که هفت سال قبل از تحریر این رساله ضعیفه سیده خانم نام مردم دشت بیاض برای این داعی نقل کرد که ضعیفه ای بیمار و در دارالشفای سرکار فیض آثار بودم...
معجزه ۵۸: در سال ۱۱۳۲ در روز سه شنبه حالت تحریر این رساله در کشیک این حقیر، مؤلف ضعیفه از مردم مایان که دهی است از دهات کوهپایه مشهد مقدس صفیه بانو نام مدتی بود که چشم... (و حکایت دیگر از مشاهدات خودش از همان سال).

معجزه ۶۰: کربلایی مؤمن کفش بان نقل نمود که مرد زورای اعمی...

معجزه ۶۱: در سال ۱۱۲۷ شیر غازی مردود به عزم تاخت مشهد مقدس معلی آمده بود و چند روز در دور مشهد نشست و همه روزه جنگ و جدل فیما بین قوشن و سکنه آن ارض مقدس و میانه آن مردود و سپاه او واقع می شد و چند مرتب قوشن و رعیت را از جا کنده، نزدیک دروازه رساند. توکل قلی بیک میرشکار مروشاهیجان که مرد مسنی بود که سابق بر این در جنگ اسیر شیرغازی مردود شده بود، او را به ارگنج برده آنجا او را گرفته دستاخ نموده، در نزدیکی خانه خود او را جای داده بود و او را بعضی اوقات می طلبیده و از آن احوالها می پرسیده. میرشکار مذکور برای من نقل کرد که آن مردود خود به من نقل کرد که در وقتی که قوشن رعیت و قزلباش را از جا کنده نزدیک بود که داخل شهر شوم صدایی از غیب شنیدم که گوینده گفت: برگرد برگرد. بس است بس است. از شنیدن این سخن واهمه به وضعی بر من غلبه کرد که خودداری نتوانستم کرد. برگشتم رفتم.

معجزه ۶۲: در روز شنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاولی ۱۱۳۲ خواجه بختیار نام شخصی از مردم محمد که دهی است از دهات ترشیز مدت ده سال بود که شل و زمین گیر بوده...

معجزه ۶۳: در سال ۱۱۳۲ هجری در روز شنبه ششم شهر جمادی الثانیه که روضه حضرت امام رضا علیه السلام را زانان

کرده بودند نجیبه نام دختر اعمی...

معجزه ۶۴: فضیلت و افادت پناه ملا علی اکبر مدرس آستانه مقدسه منوره سدره مرتبه عرش درجه برای حقیر نقل کرد که طرف صبحی...

معجزه ۶۵: در روز شنبه دهم شهر رجب المرجب سنه ۱۱۳۲ هجری ضعیفه شلی از مردم دهنو که دهی است از دهات مشهد مقدس به اتفاق والده خود... (حکایت دیگر)

معجزه ۶۷: در روز سه شنبه بیست و سیم شهر ربیع الثانی ۱۱۳۳ هجری که حالت تحریر این رساله بود بعد از ظهر که آستانه مقدسه منوره... زانان شده بود ضعیفه ای از مردم باخرز حوالی خاف طفلی داشته...

معجزه ۶۸: سید فاضل عالم عامل محقق مدقق حسیب النجیب ابوالفتح سید نصرالله بن سید حسین موسوی مدرس کربلای معلی در کتاب مسمی به روضات الزاهرات نقل نموده اند و خود هم مشافهه از ایشان استماع... (و حکایت دیگر از همان کتاب).

معجزه ۷۰: میرزا نورالدین نقل نموده اند که حقیر از جمعی ثقات شنیدم...

معجزه ۷۱: میرزا ابوالحسن صاحب نسق سرکار فیض آثار نقل کرد که والد مرحوم... (و حکایت دیگر از همو)

معجزه ۷۳: فاضل محقق مدقق آقا ابراهیم نایب الصداره نقل کرد از بعضی اطباءی ثقات مشهد مقدس رضوی صلوات الله علی... (تا معجزه ۷۹ از همو).

معجزه ۸۰: فضیلت و صلاحیت شعاع شیخ موسی ولد شیخ علی نجفی که از جمله ثقات و معتمدین است مشافهه نقل کرد که چند وقت قبل از این...

معجزه ۸۱: صلاحیت شعاع ملاعلی اکبر کاتب ولد ملاشمس الدین محمد جوینی نقل کرد که... (معجزه ۸۳ [= ۸۴] هم از اوست).

معجزه ۸۲: فضیلت و صلاحیت و تقویت شعاع شیخ محمد صالح مدرس که از جمله موثقین است مشافهه نقل کرد که محمد زمان نام مردی از مردم مشهد مقدس شل بود... (و معجزه ۸۲ [= ۸۳] از همو).

معجزه ۸۵: که مفصل است و متن آن را که بسیار زیبا و ادیبانه است در پایان مقاله آورده ام.

معجزه ۸۶: حاجی ابوالحسن نقل نمود از مرد ثقه درویشی که... (در متن به اشتباه ۷۶ آمده و به همین ترتیب اشتباه ادامه یافته است).

معجزه ۸۷: حاجی ابوالحسن عطار مذکور نقل نمود که...

(معجزه ۸۸ از همو).

معجزه ۸۹: سیادت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دست‌گاه میرسید محمد موسی خادم روایت کرد که شنید از سلاله السادات العظام و اسوه الفضلاء الکرام سیدمرتضی موسوی عاملی نواده مرحوم سید محمد صاحب مدارک که او نقل کرد که شنیدم از استاد تقی اصفهانی کاردگر که کاردی ساختم جهت مطبخ معموره سرکار فیض‌آثار... (که حکایت جالبی است و پایانش تا به حال که سنه ۱۱۳۴ باشد کارد مذکور در دست طبّاخان مطبخ سرکار امام که سفره روزی انام است موجود است.

معجزه ۹۰: چون در بدایت جمع این رساله سراپا هدایت مغفرت نهایت عرض نمودم که آنچه از معجزات بعد از رحلت که از معتمدین استماع نموده قلمی نماید و حکایت سوختن باغ در حوالی نیشابور شهرت تمام دارد و چند نفر از صلحا مثل فضیلت پناه ملاجعفر پیشنماز نیشابور و غیره نقل کرده‌اند بنابراین نوشته می‌شود...

معجزه ۹۱: تقویت شعاع محمدصادق که یکی از خدمه سرکار فیض‌آثار نقل نمود که فقیر در سنه ۱۱۱۹ برات وظیفه داشتم که بر محال ترشیز حواله نموده بودند روانه شدم...

معجزه ۹۲: صلاحیت و تقویت شعاع پسند اطوار ملاعبدالوهاب فراش حرم محترم که مرد ثقه و از جمله معمرین است که چندین سال است نایب جزء ناظر آستانه مقدسه است نقل نمود که توفیق آثار حاجی عبدالصمد تبریزی که از هر دو چشم اعمی بود شب جمعه سیزدهم رجب المرجب ۱۱۱۴ کشیک دوم بود... (معجزه ۹۳ - ۹۶ از همو).

معجزه ۹۷: فضیلت و افادت و افاضت پناه آقا حسین ولد مرحوم ملامحمد مهدی نقل نمود که والده من که صبیبه مرحوم شیخ محمد فاضل مدرس است و در نهایت شرف و صلاحیت نقل نمود که...

معجزه ۹۸: صلاحیت و تقوی شعاع حاجی مستعلی اصفاهانی خادم روضه رضویه که مردی ثقه است نقل نموده که در اصفهان... (معجزه ۹۹ از همو: از اصفهان آمدم و در مشهد مقدس سکنا نمودم در سنه ۱۱۳۴ شبی دزد به خانه ما آمده دو صندوق رخوت عورات و مایعرف من که در آنجا بود برد...)

معجزه ۱۰۰: سیادت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه میرزا بدرالدین محمد خادم و مدرس ولد مرحوم میرزا ابراهیم نیشابوری که مرد فاضل صالح ثقه‌ای است برای من نقل نمود که در وقتی که اوزبکیه شومیه مشهد مقدس را گرفتند و اموال سکنه مشهد مقدس و روضه رضویه را غارت کردند...

معجزه ۱۰۱: ماه شوال ۱۱۳۴ محمد افغان با لشکر بسیاری

از بلده هرات به عظم تسخیر قلعه مشهد مقدس آمده دو ماه قلعه را محاصره نمود و معجزات زیاد از حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء ظاهر گردید. از آن جمله این که محمد صفی ولد جلال‌الدین مسعود تربتی که بیست روز اسیر آنها بود و خدابخش ولد بخشی جامی مردم لنگر که دهی است از دهات جام که قریب دو ماه بود که اسیر بود در روز پانزدهم ذی‌حجه گریخته از دروازه نوقان داخل شهر شدند و هر دو برای حقیر نقل نمودند که ما هر دو در پیش میرزا معین خافی که منشی محمد بود بودیم و مرد قلندری را به خیمه منشی آوردند که هر دو دست سوخته بود و...

معجزه ۱۰۲: آن که در وقت محاصره مذکور حضرت فضائل مآب ستوده اطوار علامی ملامحمدرضا مدرس و نایب سرکشیک آستانه مقدس برای حقیر نقل نمود که شبی به محافظت دروازه عیدگاه مشغول بودم دیدم...

معجزه ۱۰۳: ایضاً در همان اوقات قلعه‌بندی که محمد مردود قلعه مشهد مقدس را محاصره نموده بود، شبی از شب‌ها از دو سمت شهر یورش آوردند: یکی از سمت دروازه نوقان و یکی از مابین دروازه دستجرد و سراب و مردم دروازه نوقان زود خبردار شده به ضرب گلوله تفنگ و بادلیج آنها را پس نشانند و نردبان‌هایی را که ساخته همراه آورده بودند در میان راه انداخته گریختند و مردم برج سمت دروازه دستجرد و سراب چون کابی پناه بود، دیرتر خبردار شدند و افغانه از خندق گذشته بودند داخل شیر چاچی شده، نردبان را به دیوار قلعه گذاشته بودند و به بالای نردبان آمده نزدیک به بن رسیده بود که داخل شهر شوند و تیر تفنگ بسیار به جانب آنها انداخته بودند و جمعی را مجروح و جمعی را مقتول نمودند آخر فرار نمودند و جمعی اسرا گریخته به شهر آمدند. نقل کردند که جماعت افغانه که همراه بودند و مجروح شده بودند می‌گفتند که دوازده نفر عرب را دیدیم که یکی شمشیری و یکی تبرزینی بر دست داشتند و بر ما حمله می‌کردند و ما را مجروح می‌ساختند و ممانعت از دخول شهر می‌نمودند به اعجاز حضرت رضا علیه‌السلام.

معجزه ۱۰۴: ایضاً در همان شبی که محمد افغان از مابین دروازه سراب و دستجرد یورش آورده بود، محمد مهدی ولد حاجی علی عرب توپ‌چین از مردم اصفهان که توپ‌چین همان برج بود نقل کرد که یک قبضه توپ‌چه و یک قبضه زنبورک در آن برج بود و زنبورک‌چین او آنجا نبود و من مشغول به انداختن توپ‌چه بودم...

معجزه ۱۰۵: ایضاً در همان شب یورش، محمد مهدی توپ‌چین ولد حاجی علی عرب برای من نقل کرد که چند توپ

که انداختم توپ از بالای عراده افتاد و کسی نبود که کمک من نماید و توپ را بر بالای عراده بگذارد. حیران بودم. ناگاه دیدم که توپ خودبه خود حرکت کرده و بالای عراده ایستاد. یقین شد که این از جمله معجزات آن حضرت بود.

معجزه ۱۰۶: ایضاً در همان اوقات قلعه بندی که محمد افغان آمده بود در یورش اول چون کاری نساخته مایوس و مخذول بی نیل به مقصود برگشتند. بعد از چند روز دیگر باز اراده یورش نمودند. سرکرده های لشکر خود را تهدید و وعید نموده، نردبان های بسیاری ساخته شی از مابین دروازه نوقان و دروازه میرعلی امو اراده یورش داشتند. چند اسیر گریخته آمده نقل کردند که چون چوب نردبان ها تر و بسیار سنگین بود و مردم او هر چند سعی کردند که نردبان ها را بردارند و بیارند نتوانستند برداشته. آخر الامر قاطر بسیاری آورده و هر نردبان را بر چندین قاطر بستند که بیارند. قدری راه که آوردند به اعجاز حضرت امام رضا علیه السلام قاطرها رم کرده نردبان ها را انداخته بعضی را شکسته پیش نیامدند و آن ملعون خود سوار شده بود. دید که نردبان ها را قاطرها انداخته و شکسته اند. آن که دیموتی که به او اتفاق نموده بودند دیدند که مردم برج ها بیدارند و تفنگ می اندازند از همان جا برگشتند و هر چند محمد آنها را زجر و منع نموده بود فایح نکرده در جواب گفته بودند که اینها بیدارند و ما را به تفنگ می زنند.

معجزه ۱۰۷: ایضاً در همان شب یورش ثانی اسیری نقل کرد که زنبورک ما را بار شتر کردند که بیارند و بر مردم قلعه بیندازند. همین که نزدیک قلعه رسیدند هرچه شتر را می زدند به سمت قلعه نمی آمدند.

معجزه ۱۰۸: ایضاً در همان اوقات قلعه بندی چهاروردی بیک یوزباشی کنجلو را به قراولی بیرون شهر فرستاده بودند از برای من نقل کرد که...

معجزه ۱۰۹: جناب ستوده آداب، فضیلت و افادت پناه علامی فهامی آقا حسین مدرس و خادم باشی نقل کرد که...

معجزه ۱۱۰: ایضاً در سنه ۱۱۳۴ در ایام قلعه بندی و محاصره نمودن محمد افغان قلعه مشهد مقدس را ضعیفه ای اعمی و بسیار فقیر...

معجزه ۱۱۱: ایضاً در همان وقت قلعه بندی صبحی بود که آدمی از خانه امیرعلی قورلاس ولد تیمورعلی که ملازم من بود و در دروازه نوقان کشیک چین بوده آمده، به او گفت بیا به خانه که تو را همشیره می طلبد...

معجزه ۱۱۲: حقیر جامع این رساله در اوقاتی که این رساله را جمع می نمودم به خدمت عالی حضرت سیادت و نجابت پناه

فضیلت و افادت و افاضت انتباه... میرمحمد تقی رضوی ولد مرحمت پناه میر معزالدین رسیده... (معجزه ۱۱۳ و ۱۱۴ از همو).

معجزه ۱۱۵: این که چون سنه ۱۱۳۴ محمد افغان مشهد مقدس را محاصره نموده بود دور سمت دروازه نوقان به اعتبار این که تا نزدیک به قلعه همه جا دیوار است و باغات و محوطات بود، آمده بود به نحوی نزدیک بود که صدای حرف زدن افغانه به جمعی که در دروازه و برج بودند می رسید و گلوله تفنگ و زنبورک ایشان می آمد و از برج باره می گذشت و به شهر می افتاد و بر مردم نمی خورد و به اعجاز حضرت رضا علیه السلام اذیت به کسی نمی رساند».

معجزه ۱۱۶: «این که در همان ایام قلعه بندی با وجود قحط و غلا و کمی حاصل سال سابق هنوز حاصل نور را به شهر نیاورده بودند مگر قلیلی که به اعجاز حضرت رضا علیه السلام نان جو و گندم به وضعی به وفور ب[هم رساند که تا نصف شب نان فروش ها گواره و تنبک های پرنان را می آوردند و در برج و دروازه ها می گردانیدند که شاید مردم بخزند و نان اکثر آن ها می ماند و شب مانده می شد و کسی نمی خرید و سابق بر این چنان بود که کسی می خواست دو نان بخرد بایست دو ساعت سرگردان شود تا تواند خرید و این به برکت آن حضرت است»

معجزه ۱۱۷: فضیلت مآب علامی فهامی مولانا محمد مؤمن شیخ الاسلام نقل نمود که... (معجزه ۱۱۸ از همو که گوید به رأی العین دیده است).

معجزه ۱۱۹: حاجی الحرمین الشریفین حاجی ذوالفقار که مرد ثقه ای است بریا منقل کرد به این نحو که کمترین ذوالفقار در هنگامی در خدمت مرحمت و غفران پناه میرزا محمد صالح رضوی ناظر جلیل القدر سرکار فیض آثار - طاب ثراه - بودم. تقریباً سی سال قبل از این شخصی از زارعین طوق که از جمله موقوفات سرکار فیض آثار... (معجزه ۱۲۰ از همو).

معجزه ۱۲۱: (یک معجزه به زبان شعر): شنیدم ز ملا علی النقی که بود عالم صالح متقی

معجزه ۱۲۲: یکی از صلحا و خدمه مقدسه منوره که آقاصالح نام داشت مرد ثقه بود. نایب التولیه به او مأمور نموده بود که تقسیم نان چره خواران سرکار مولای متقیان علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء نماید...

معجزه ۱۲۳: در حال تحریر این رساله که سنه ۱۱۳۵ [است] زن دختر شیخ علی عرب بنا بر این که شوهر او فوت شده بود دزدان به خانه او رفته قدری اموال او را برده بودند. از خوف

مظلومانه مناجات به درگاه قاضی‌الحاجات می‌نمود. چون زیادتی کرده و وفور بکاء از سرحد اعتدال تجاوز نموده به اقلیم اختلال رسید، قامت از تحقیق و تشخیص این مراتب افراختم و به چربی و نرمی مرهم دلداری با او طرح رفاقت انداختم.

مردی دیدم در نهایت ضعف بنیه، صورت تشریحی بر تخته هستی کشیده و معموره ملک وجودش به سرحد انهدام رسیده، رگ‌های اعضایش چون تار طنبور شکسته و قلم‌های دست و پایش مانند نای از مغز تهی و چون تاک قلم باریک گردیده، استخوان‌ها چون موسیقار از ضعف پهلو به پهلو داده و به پشت‌گرمی هم ایستاده، گوشت بدنش از وفور زاری و رنج بیماری به مرور ایام به تحلیل رفته و چون دف، پوستی بر استخوانش مانده، سفینه جسمش صدمات امواج بحر غم در هم شکسته، و هستی وجودش حباب‌وار به نفسی بسته.

بعد از آن که از گرمی بسیار چون خون به مجرای عروق او راه یافتیم و از رفق نرمی بی‌شمار مانند مغز در استخوان او جای کردم، سبب گریه مدام و نوحه علی‌الدوام را استفسار نمودم. بعد از مضایقه بسیار به مفتاح اتحاد در گنجینه راز را گشوده گفت که:

دوازده سال قبل از این مال‌التجاره خود را به خرید انواع امتعه غریبه و اقمشه نفیسه رسانیده، آرایش چهار عروس دریا و نقل حمل کشتی فنا نموده، چون تجار لنگر اقامت در عرشه عرش‌آسای غراب انداختند. مسافران در طبقات پست و بلند جهاز جای ساختند. ارباب کشتی و عمله، بادبان‌ها برداشتند و همت به سمت ایران گماشتند. سفینه سینه بر آب داده غراب‌وار از شاهبال شرع پرها گشوده، در هوای دریا به پرواز درآمد. از تندی رفتار چون عاشق زار می‌نالید و چون عروس صاحب‌جهاز بر خود می‌بالید تا مدت بیست یوم به رفاه حال و فراق بال در طیران بود و قطع مراحل می‌نمود که به یک دفعه از درشتی رفتار کشتی به سبب بادی که در دماغ داشت، بحر زخار متغیر شده، چون جمازه مست کف بر لب آورده، جهاز از خود دور ساخت و در ورطه تلاطم انداخت.

ناگاه از بلندپروازی غراب چشم صیاد قضا بر او افتاد و دام اجل گسترانید، به قلاب نفس ماهی صفت در گرداب فنایش کشید و مانند کرباس تار و پودش از هم درید. دست قدرتش بر تخته بست. استخوان‌های وجودش در هم شکست. جبل‌المتین عروقتش چون تار عنکبوت از هم گسیخت و پر و بال شرعش مانند برگ خزان فروریخت. نهال قامت دلغش ماده موج از پای درافتاد و رشته لنگرش به مقرض اجل گسسته روی به قعر بحر نهاد. ملاح دل از جان‌کنده امید حیات نداشت و ناخدا دست از

پناه به خانه فقیر شمس‌الدین محمد رضوی سرکشیک مؤلف این رساله آورده بود...»

این بود مروری کوتاه بر معجزات مربوط به پس از رحلت امام رضا علیه‌السلام که عمده آن‌ها مربوط به زمان مؤلف و مطالبی بود که وی سند آن را نقل و متن خبر را آورده است. در میان آنچه نقل شده، غالب داستان‌ها از نیم تا یک صفحه و حداکثر دو سه صفحه است. اما از آن میان، معجزه ۸۵ داستان مفصل و ادیبانه‌ای است که از هر جهت متفاوت با حکایات دیگر است. این حکایت نه تنها به لحاظ مذهبی اهمیت دارد بلکه به لحاظ ادبی نیز متنی فاخر و شاخص است و ارزش و اعتبار آن را دارد که آن را عیناً نقل کنیم.

معجزه هشتاد و پنجم

به نحوی است که آقا نورالدین محمد تاجر که از جمله تجاران معتبر و معتمدین است به عبارات و الفاظ رنگین‌مُشبانیه به طیّ تحریر آورده و به این نحو نقل کرده که، اقلّ عباده‌الله نورالدین محمد به تاریخ شهر شوال‌المعظم سنه ۱۱۲۱ در حالتی که به عزم سفر خیریت‌اثر بندر معموره گنگ در بندر مشهور به ریگ تدارک سفر اسباب راه را اندوخته و به انتظار آرایش جهاز عروس دریا، حباب‌وار چشم حیرت به روی بحر دوخته بود، حسب‌الخواهش رفقا شاهد معجزه و نقل مزبوره را با شعله آتش مطالب و مقاصد به طریق مرقومه به قوام آورد که نقل مجلس شیرین‌سخنان بوده و به مطالعه آن تحصیل ثواب نموده، مشام جان عنبرین و کام ایمان را شیرین سازد.

به چند واسطه از مردی گیلانی مسموع شد که از جمله معتبرین آن ولایت و از موثّقین آن بلاد مدتی مدید مسافر هر مرز و بوم و مجاور هند و روم و پرگاروار گردش دیار عرب و عجم نمود که وقتی از اوقات چهره امید به سیاه‌روزگاری سفر پرخطر هند نیلی و به عزم تجارت وارد یکی از بلاد آن دیار که مشهور است به بنگاله گردیده و در سربایی رحل اقامت افکنده، مدت شش ماه در بلد مزبور بودم و با مردم داد و ستد می‌نمودم.

مردی غریب نیز در همان سرا در جنب حجره که سکنا داشتم ساکن بود لیکن روز تا به شب چون نی نالان و شب تا سحر مانند شمع سوزان و گاهی به دست یاری چشم‌گریبان حبوب قطرات عبرات اشک در وسعت سربای سینه افکار می‌کاشت و ساعتی به مددکاری سیل سرشک، مرغ امید سیراب داشت. غرض همه اوقات چون تار طنبور در تزلزل و افغان و چون ابر بهار متصل‌گریبان بود و روز به روز در بکاء می‌افزود و

در زیر آن جمع شده بود آدم و در حالی که مشغول افعال وضو بودم عکس هیأت زنی در آب به نظرم درآمد. چون به بالا نگریستم بر شاخ درخت دختری دیدم در نهایت نیکویی که حُسن یوسف آفتاب انور از شعشعه پرتو جلالش بحسب ضیاء می‌نمود و زلیخای ماه تابان از لمعات نور عارضش در جلباب اختفا بود. زلفینش چون شب یلدا دراز، مژگانش مانند خدنگ، غمزهاش دلنواز، چشم پرکینه‌اش مثل آهوی سرمست مخمور، قوس ابرویش چون کمان رستم پرزور، حرم‌سرای عصمتش به زیب و زیور شرم مزین، گلستان عفتش از گل‌های حیا ملون، چهره آینه‌عارضش از رنگ جهل پاک و بی‌ملال، و عقل فطرتش در مرتبه کمال، اما مانند سرو از لباس عاری.

دید که من چون نرگس بی‌شرمانه دیده حیرت بر گل رخسار او می‌نگرم، تار و پود گیسوی شب‌بوی بر نقره خام بدن گشود و خود را به جامه شب‌اندوز ملبس نمود و چون چشم بیگانه بر خویش آشنا و گشاده دید عورت خود را به موی سر پوشید و به مفتاح زبان درج دهان را گشوده در تکلم افشاند که: ای جوان! از خدا نمی‌ترسی و از رسول او شرم نداری که بی‌باکانه نظر به نامحرم می‌کنی.

من از گفت‌وگوی او خود را متنبه ساختم و سر از خجالت به زیر انداختم و او را به ذات پاک خدا قسم دادم که بگوی از جنس انسانی یا خیل ملک. از سلسله بشری یا طایفه پری؟

گفت: ای مرد! از بشرم و مدت سه سال شده که در این جزیره به‌سر می‌برم. پدرم مردی بود ایرانی به اراده سفر هندی. بر قبه دریا کشتی ما شکسته، سیلی موج دریا و فلاخن قضا مرا به این جزیره انداخته. چون کیفیت بر حال او به‌هم رسید من نیز احوال کثیرالاختلال خود را بیان نمودم. گفتم: اگر کسی تو را خواستگاری نماید آیا قبول شوهر خواهی کرد؟ چون سخن به اینجا رسید به موجب رضا سکوت اختیار نمود. من روی خود را گردانیدم تا آن دلربای «کالوچی من السماء» به زیر آمد و در عقب همان درخت خود را مخفی نمود تا وقتی که موافق شریعت نبوی و طریقت ملت‌بیضاء مرتضوی او را به حباله نکاح درآوردم.

پس با هم می‌بودیم و به این عطیه عظمی شادی‌ها نمودیم. تا این که حق تعالی بر تنهایی ما رحم نموده، این دو فرزند را که می‌بینی کرامت فرمود. گاهی به دلداری و نصایح دلپذیر و ترغیب بصیر و شکران انیس جان و مقوی ایمان، دل محزون شاد می‌نمودم و گاهی به صحبت اختلاط فرزندان مشغول بودم و آن ضعیفه عاقله نیز به مصقل مهر جگر گوشه‌ها زنگ کدورت از این دل می‌زدود و شکر فرزندان می‌نمود.

غرض اوقات این سرگشتگان جزیره حرمان اوطان و



جان شسته کار به خدا وا گذاشت. تجار طعمه ماهیان گردیدند و تجار راه، راه دور از آمال دار فنا را در یک طرفه‌العین پیموده به سرمنزل بقا رسیدند. من نیز موافق آیه کریمه کل نفس ذائقة الموت دل بر مرگ نهادم و بوم شوم وجود را به آب دادم. چون در بحر غلیظدم خود را سوار مرکب راهوار تخته‌پاره دیدم که به ضرب تازیانه موج چون باد صرصر در تکاپو بود و از سرسختی، عنان اختیار از دست قدرتم گرفته به هر طرف می‌خرامید و مرا بی‌اختیار به هر سو می‌کشید.

ناگاه کحل الجواهر سواد جزیره‌ای به نظرم درآمد. چشمم روشن شد و دلم قوت گرفت. غرض محصل دیوان حسب‌الحکم قاضی‌قدر به ضرب پی‌درپی تازیانه موج آن اسب چوبین را به همین منوال می‌تاخت تا مرا از کام نهنگ بحر بلا رهانیده به کنار انداخت. چون به ساحل رسیدم سجده شکر به جا آوردم.

جزیره‌ای دیدم در نهایت خرمی و در غایت سبزی. درخت‌های سردسیری و گرمسیری موجود، لیکن از آدمیزاد خالی بود. بهشتی از طراوت سبز و خرم، همه چیزش فراوان غیر آدم. مدتی تنها و حیران. روز چون حیوان آب و علف می‌خوردم و شب‌ها از خوف جانوران در بالای درخت به‌سر می‌بردم. بعد از مدت یک سال، روزی جهت وضو به پای درختی که آب باران

در ترتیب کشتی می‌نمود. غرض با وجود بی‌دامانی همه دامان همت بر کمر زده شروع در آوردن عنبر از دامان کوه که در حوالی همان جزیره واقع بود در نهایت ارتفاع و بلندی چنان چه سر به ثریا کشیده و گردن اوج آن به آسمان هفتم رسیده و در عقب آن کوه پرشکوه جنگلی بود تمام اشجار او میخک و مگس عسلی در فصل بهار شکوفه میخک خورده بر قله همان کوه عسل می‌کردند و باران رحمت الهی عسل را شسته آن شربت را به ماهیان دریا می‌چشانید و از موم آن که عنبر اشتهب بود مسافران بحر را بویاه می‌رسانید و در پای آن کوه عنبر بسیاری به سبب این که در وقت جریان آب و آمدن باقی سیلاب دست خیل بر دامن جبل زده و پای استقامت بر کمر کوه استوار نموده و خود را از کام نهنگ بلا خلاص و به پشت گرمی نیز اعظم دست بیعت به یکدیگر داده گل آن صحرا را تحت تصرف خود درآورده بودند و هر روز چند من می‌آوردیم تا این که مقدار یک صد من جمع شد. یک سر آن ناو را از همین موم حوضی ساختیم و خروفی چند از عنبر ترتیب داده و مدتی با آن ظروف مزبوره، آب می‌آوردیم تا حوض مذکور را پر کردیم و چوب چینی که ریشه است و در آن بیشه وفور دارد جهت خوراک در آن ناو جمع کرده و ریسمانی از پوست درخت تاب داده، یک سر آن را به ناو بسته و سر دیگرش را بر درخت عظیم محکم نمودیم. هر صبح و شام حباب‌وار چشم‌ها بر روی دریا دوخته تا وقت زیادتی آب مذ دریا ناو را به قوت نفس جزر به کام نهنگ بحر کشید. چون ناو را در بحر دیدیم همگی خود را در میان آن کشیدیم و شکر الهی بجای آوردیم در نهایت شادی و خوشحالی.

خواسیتیم روانه شویم، ناو ایستادگی نموده در رفتن، تأمل داشت. متوجه شده، دیدیم که ریسمان او را از درخت نگه‌شده، در آن درآمدیم. یکی از فرزندان خواست که بیرون رود و مرکب ناو را سبک عنان سازد. محصل قدر به امر قاضی قضا آن عاجزه غافل از تقدیر را به وسیله جهاز گشودن خواهی نخواهی از کشتی به زیر آورد. چون ریسمان را باز کرد، فوج موج عنان اختیار از دستش گرفته ناو را بر دریا کشید و در یک طرفه‌العین چون سیل سرشک یتیمان بر رخسار بحر دوید.

آن هدف تیر قضا و آن دل‌خسته پیکان جفا و آن دورافتاده از جگر گوشه‌ها به دست بی‌طاقتی گریبان جامه جان را تا به دامن چاک زده و از درد داغ می‌نالید و اشک غم از دیده رمد دیده فراق می‌بارید و از بی‌تابی چون سیماب به هر سو می‌دوید و از غیرت مانند گرداب بر خود می‌پیچید. از بی‌طاقتی دم‌به‌دم سپندآسا از جای می‌جست و از حسرت جان شیرین بیستون سینه‌افکار را فرهادوار به ناخن الم می‌خست. مجنون‌صفت

این دل‌خستگان بیشه هجران دوازده سال بدین حال و بدین منوال می‌گذشت تا فرزندان پس یکی به هشت و دیگری به نه سالگی رسیدند. چون رخوت [رخت] از ابدان فروریخته و بدن‌ها مانند غول بیابان موی برآورده بود، روزی از کیفیت این اوضاع موحش، به آن یار جانی گفت‌وگو در میان داشتی که آیا چه شود پارچه کرباسی یا جنس دیگر که رخوت سرانجام و ستر عورت خود نماییم و از این شرمساری و خجالت برآییم.

فرزندان از استماع متعجب شده زبان گشودند و سؤال نمودند که مگر غیر این اوضاع وضعی دیگر و بلوای ما دیگری می‌باشد؟ مادر ایشان گفت: بلی حق تعالی شهرها و مردمان بسیار و ماکول بی‌شمار دارد و لیکن ما به عزم سفر در کشتی نشسته، بادهای مخالف موافقت نموده، کشتی‌های ما را منهدم ساخته و ما را به وسیله تخته‌پاره به این جا انداخته. ایشان گفتند: چرا مراجعت نموده، به وطن‌های مألوف خود نمی‌روید.

آن زن بیچاره گفت: بدون کشتی مستعد از این بحر زخار و این دریای خون‌خار عبور ممکن نیست.

گفتند: ما خود کشتی می‌سازیم. والده ایشان چون دید که در این باب اصرار و ابرام می‌نمایند گفت که: اگر این درخت بزرگ را که کنار افتاده خالی توانید کرد و عنایت الهی شامل حال ما بیچارگان بی‌سامان گردد با این می‌توانیم خود را به جایی رسانیم و از این تنهایی و برهنگی برهائیم.

چون ایشان این سخن شنیدند فی‌الحال برخاستند و خود را به کوهی که در آن جوار بود رسانیدند و دو سه پارچه سنگ خارا که سر آن‌ها مثل تیشه نجاری تند و تیز بوده آورده شروع به کاوش اصل کردند و در خالی کردن او سعی بلیغ و اهتمام تمام به‌جای می‌آوردند، چنان‌چه خورد و خواب بر خود حرام نموده یک ساعت از امر مزبور فارغ نبودند تا این که در عرض شش ماه به نحوی شکم آن درخت خالی و مجوف ساختند که در جوف آن موازی ده دوازده نفری توانستند قرار گرفت. چون ما آن درخت را به آن نحو ساخته دیدیم شادمان گردیده، شکر الهی بجای آوردیم. به خصوص آن زمان، عاقله عاجزه که رو به درگاه کبریا نموده مناجات می‌کرد که لله الحمد در خزانه احسان گشوده و مرا فرزندان چنین کرامت فرموده که به محض یک شنیدن نادی چنین ترتیب نموده که ما درماندگان بیشه حیرانی به وسیله آن خود را به جایی می‌توانیم رسانید و از غم تنهایی و برهنگی رهانید و در این باب شکرهای الهی می‌نمود و از آن مقدمه خوشحال و شاد بود.

چون آن ضعیفه عاجزه را از غم تنهایی طاقتش طاق شده و از محنت بی‌کسی و بی‌بستری به جان رسیده بود، سعی زیاد

سرایای برهنه و حیران یعقوبوار متفکر و گریان.
 چون دور شدیم بر فراز درختی بلند رفته، کشتی نشستگان
 بی‌قرار و مسافران بی‌اختیار از دور می‌دید و مظلومانه آه حسرت
 می‌کشید. چون از نظر غایب شدیم و فرزندان را ندید، خود را بر
 خاک افکنده مانند ماهی می‌تپید و این بیت می‌خواند:

دوری ز برم صعب بود سوختگان را

سخت است جدایی به هم‌آموختگان را

فرزندان چون مادر را ندیدند بر دامن چسبیدند و شروع در
 گریه و زاری و ناله و بی‌قراری نموده، عارض خود را به ناخن
 بی‌طاقتی می‌خراشیدند و نمک بر جراحت‌ها می‌پاشیدند. بی‌تابی
 می‌نمودند و غم بر غم می‌افزودند.

چون به قبه دریا رسیدیم از خوف تلاطم خاموش شدند و
 مادر را فراموش کردند. غرض در عرض هفت یوم به راهنمایی
 خضر توکل و ناخدایی خدا، آن کشتی بی‌لنگر و بادبان ما را به
 ساحل رسانید. از برهنگی تا شام صبر کردند. در شب به سیاه
 جامه تیرگی خود را ملین و مستور نموده بر بلندی برآمدیم. آثار
 و علامت شهری به نظر در آمد. به دلالت ضوء آتش که از سواد
 بلند پیدا بود و از دور می‌نمود، خود را به شهر رسانیدیم. درگاه
 عالی دیدیم. دستی بر حلقه آشنا کردم. صاحب‌خانه مردی تاجر و
 از رؤسای یهود بود. بیرون آمد. قدری عنبر اشهب با خود داشتیم.
 به او داده در عوض آن سه دست رخت و یک عدد گلیم گرفتیم.
 و در همان شب خود را به اطفال رسانیده، رخت [رخت‌ها] را در
 ایشان پوشانیدیم. چون صبح شد به شهر درآمدیم و همین حجره
 را اجاره کردم و اطفال را آوردم و همان گلیم را جوالی دوخته
 شب‌ها عنبر و چوب‌چینی را می‌آوردم تا تمام آن‌ها را نقل حجره
 نمودم و به دفعات قدری از آن‌ها به معرض بیع درآوردم، اوضاع
 خود و حجره را موافق وضع تجار و مسکن ایشان ترتیب دادم و
 از آن تاریخ تا حالا مدّت یک سال است در غم و اندوه و گریه
 و زاری و بی‌قراری مشغولیم. فراق آن عاجزه نیم‌بسمل تیغ
 هجران و آن ضعیفه دورمانده از فرزندان مرا به این حال انداخته.
 و این اطفال را که چنین مهموم و خسته و مغموم و دل‌شکسته
 می‌بینی، بیماری آتش هجران در کانون سینه ایشان افروخته و
 به داغ فراق جگرهای ایشان را سوخته است.

چون سخن بدین جا رسانید من نیز تاب نیاورده به آن
 مظلومان و مهجوران موافقت و مرافقت نموده، چون ابر فصل
 بهار زار زار به گریه درآمدیم. بعد از زمانی شعله بی‌قراری را به
 سیلاب اشک منتفی گردانیده، گفتم: ای عزیز! موافق آیه کریمه
 «یمحو الله ما یشاء و یتثبت» قضای الهی تغییر نیامد مگر به
 حکم قضا و مقادیر خلق به موجب مضمون «خلق قبل از یخلق

السموات و الارضیین بخمسین الف سنه» قبل از وجود ایشان به
 ظهور پیوسته، پس قضیه قضا را چاره نیست و واقعه قدر علاجی
 نه. چنانچه انوری می‌فرماید

اگر محول حال جهانیان نه قضا است

چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست

بلی قضاست به هر نیک و بد عنان کش خلق

بدان دلیل که تدبیر خلق جمله خطاست

هزار نقش بر آردزمانه و نبود

یکی چنان چه در آینه تصوّر ماست

کسی ز چون و چرا دم نمی‌تواند زد

که نقش بند حوادث و رای چون و چراست

به دست ما چه از این حل عقد چیزی نیست

به عیش ناخوش خوش گریه دهیم سزاست

لیکن ظنّ من غالب و یقینم حاصل است که اگر این
 نیم‌جان خود را به آستان ملائک‌آشیان و درگاه عرش‌اشتباه
 حاکم عادل احکام شریعت غزای نبوی و قاضی‌القضات دیوان
 طریقت ملت‌بیضاء مرتضوی، سلطان اقلیم عصمت، فرمانروای
 مداین حکمت، فخر الاکابر و الاعاظم فرزند سعادت‌مند امام
 موسی کاظم - علیه‌السلام - صاحب عدل و الاحسان مدفون به
 ارض خراسان، شفیع روز جزا، شاه اقلیم رضا، امام ثامن ضامن
 حضرت امام رضا - علیه‌التحیة و الثناء - رسانیده این شکوه
 را به آن جناب نمایی و احوال کثیرالاختلال خود را مشروحاً
 بالمشافهه عرض و زوجه خود را از آن حضرت استغاثه و مطالبه
 نمایی، البته حاجت تو را برآورده او را به تو خواهد رسانید و تو
 را از غم دوری و الم رنجوری رها کنید، چرا که هیچ محتاجی
 ملتجی به آن جناب نشده که او را از خزانه کرم خود غنا نکرده
 باشد، و هیچ حاجت‌مندی حاجتی نخواسته که راه نموده باشد و
 هیچ مظلوم و دادخواهی پناه به درگاه او نیاورده و استغاثت از او
 نخواسته که امداد نموده و به فریاد او نرسیده باشد. پدر یتیمان
 و کس بی‌کسان، مایه مفلسان و دادخواه مظلومان است.

از استماع این کلام عاقبت فرجام، چون ستم‌رسیده‌گان لرزه
 بر اعضایش افتاده، کالبنقش فی الحجر در دل او جای کرد. پس
 در همان مجلس خالصاً مخلصاً لوجه‌الله نذر کرد، قندیلی از چند
 من طلای خالص مرتب ساخته به دست خود برداشته روی نیاز
 به درگاه آن چاره‌ساز نماید و درد دل شکسته و احوال جگرخسته
 را عرض و عیال خود را از آن حضرت طلب کند.

همان روز به تحصیل طلا مشغول و بعد از اندک قرضی از
 صیرفی چهارسوق خواهش و به اهتمام وقوف اشتیاق ایتیاغ و به
 آتش دل سوزان در کوره اخلاص خلاصی و در بوته اعتقاد عقد

به مسکن و ماوای خود رفتند.

چون آن‌ها را بدان منوال دید ساعتی خاموش شده، بعد از ساعتی که خواطر از رفتن تمام خدمه جمع نمود شروع در دعا و استغاثه و زاری کرد که ای چاره‌ساز بیچارگان و ای فریادرس مظلومان، غم هجران و دست بیداد ظلم زمان مأوره وجودم منهدم و خاکم را بیخته و دستم از هم گسیخته، نه سوای این درگاه شیعیان امیدگاه پناهی و نه غیر از جناب اقدسست امیدگاهی دارم. روی امید به درگاه تو آورده عیال خود را از حضرتت می‌خواهم، به فریادم برس و زوجهام را به من برسان. چون یک ثلث از شب باقی ماند و آن ملتجی، تضرع را از حد گذرانید، سر به سجده نهاده، سینه او را دست داد. فی الحال سهم دعای بی‌ریایش از گمان قضا چون تیر شهاب بر سینه سماوات دوید. خدنگ زورآزمایش به زور بازوی قدر سپر هفت آسمان را درهم شکافته، بر هدف اجابت رسید. در حالت سینه، صدایی به گوشش درآمد که برخیز، چون برخاست آن حلال مشکلات و کشاف مضمرات شیر بیشه فتوت، فارس میدان مرآت، گشاینده کارها، فریادرس بیچاره‌ها، طبیب جگرهای خسته، مومیایی دل‌های شکسته، زینت‌بخش سریر امامت، صاحب تاج کرامت، فرمان‌فرمای انس و جان، سلطان اقالیم عدل و احسان، پادشاه ملک خراسان، امام هدا، جگرگوشه رسول خدا، امام رضا - علیه التحیه و الثناء - را دید. ایستاده، پس آن حضرت فرمود که، برخیز که زوجهات را آورده‌ام و در عقب روضه ایستاده. به یار گفتم: فدای تو شوم، درهای مساجد بسته است. آن جناب فرمودند: هر کس او را چندین سال راه آورده، درهای بسته را می‌تواند گشود.

چون روانه شد به هر دری رسید، گشاده شد. خود را به عقب روضه منوره رسانید. عیال خود را دید به همان هیأت که در جزیره واگذاشته بود، ایستاده حیران و هراسان. چون شوهر را دید بر دامنش چسبید. پس از او پرسید که: که تو را به اینجا آورد؟ گفت: در کنار دریا متفکر نشسته بودم. چشم‌هایم از زیادتی گریه دردی شدید داشت. می‌نالیدم. دیدم شخصی دست بر چشمم مالید. فی الفور درد ساکن شد. چشم گشودم. دیدم جوانی ایستاده که از پرتو نورش روی بحر در آن شب تیره و تاریک چون روز روشن شده. دستم را گرفت و فرمود: چشمت را ببوش. چشم پوشیدم. بعد از زمانی که چشم باز کردم خود را در این مکان دیدم. پس آن را همراه به حجره‌ای که در آن شهر گرفته برده به فرزندان رسانید. بعد از آن در شادی و خرمی می‌بود. او را از آن معجزه آن حضرت این فرج بعد از شدت روی نمود.

پس ساکن خراسان بودند تا به جوار رحمت ایزدی پیوستند.

نمود به دست یاری استاد توفیق حسب‌الواقع ساخته و به مصیقل محبت علی‌بن موسی‌الرضا پرداخته در مرکب راهوار همّت سوار و بر رفاقت خضر توکل روانه مقصد گردید.

بعد از قطع مسافت دریا سرقدم ساخته، طی مراحل می‌نمود تا خود را به یک منزلی خراسان رسانید. چون آن مسافر شاه‌راه نجات و سالک طریق راه هدایت به طرُق رسید متولی مشهد مقدس، امام رضا - علیه التحیه و الثناء - را در خواب دید می‌فرمود، فردا زائر ما داخل می‌شود به استقبال او اقدام نمایید. علی‌الصباح متولی و ارباب مناصب مشهد منور به استقبال آن فرخنده‌فال بیرون آمد و او را با اعزاز و اکرام مالاکلام داخل شهر نموده، قندیل را به شرف تزئین دخول روضه متبرکه مشرف و مزین نموده به جای خود قرار دادند.

پس او بعد از تعیین منزل و تغییر لباس غسل زیارت نموده، سروپای برهنه در نهایت خضوع و خشوع خود را بدان آستان ملائک‌پاسبان انداخته، روضه‌ای دید بهشت‌نشان، در نهایت علو شأن، شمسه ایوانش با کنگره کیوان برابر، پیش طاق روضه‌اش با طاق فلک همسر، مرتبه عرش نزد رتبه فرشتش پست، گل زرین از عطر نرگس خودروی بین‌الستور خشت‌های طلایش مست، قطر گنبد منورش رشک دور فلک، خاک آستانش کحل‌الجواهر چشم ملک، فرش دیوان خانه‌اش جبرئیل امین، جاروب‌کش حرمش حورالعین، فلک اخضر از رفعت کرباس درش در هراس، فرق فرقدان سای کرسی‌نشینان بارگاهش با عرش مجید مماس، گردون بر گرد گنبدش عمری‌ست در طواف، خفتگان خاک ره مشهدش از بازخواست روز جزا مسلم و معاف، چرخ با آن رفعت و جاه در مجلسش مذاحی است بر پوست تخت ابلق سحاب در صف نعال نشسته، آسمان به آن عظمت و جلال بر درگاه ملائک‌پناهش کوچک ابدالی است زنگ زنجیر بسته، اساس آسمان از همّت آن آستان برپای ایستاده، خورشید درخشان خشت طلایی است که در بنای گنبد منورش از دست بنای قضا بر در بام سما افتاده، چنان‌چه مؤلف الهام می‌فرماید:

در جنب علو گنبد شاه رضا

خورشید مگو این که بود نورفزار

روزی که قضا گنبد او را می‌ساخت

یک خشت طلا فتاد بر بام سما

بعد از اتمام آداب زیارت روی نیاز بر خاک می‌مالید، پیرگاروار بر گرد مرکز امامت گردیده طواف می‌نمود و تمام روز بدین منوال در گریه و نوحه و زاری و بیقراری بود تا هنگامی که خدمه سرکار فیض‌آثار زائران را سوای او بیرون کرده، درهای آستانه متبرکه را بستند. هیچ یک از عمله متوجه او نشده، همگی